

نیرنگِ فرسایش؛ رستاخیزِ اراده‌ی ایران‌شهری در برابرِ فریبِ گشوده

پرده را بالا بزنیم:

در آستانه‌ی سال ۲۰۲۶، آن‌چه از هر سو بر سر ایران‌شهر می‌بارد، بارانِ گلوله نیست، رگبارِ ترس است؛ ترسی مهندسی شده که از اتاق‌های تاریک سرویس‌های اطلاعاتی و رسانه‌های وابسته به مثلثِ عبری-عربی-غربی به روانِ جمعی ایران‌زمین تزریق می‌شود تا «جنگِ زودرس بزرگ» را چون شبحی بر فراز هر خانه و هر ذهنِ معلق نگه دارد. لیکِ داده‌های سخت واقعیت چیز دیگری می‌گویند: «جنگی در کار نیست»؛ آن‌چه هست، سناریوی دقیق و سردِ «فرسایش کنترل‌شده» است؛ راهبردی که نه می‌خواهد کالبد ایران را نابود کند و نه اجازه می‌دهد روح شهرگانی ایران‌شهر خود را بازیابد. هدف، شکستن ستون فقراتِ بنیه‌ی مرکزی و مصرف پیوسته‌ی ذخایر ایران است تا این تمدنِ کهن، در حدِ یک جغرافیا باقی بماند، بی‌آن‌که دوباره به قامتِ یک جهان-پروژه‌ی مستقل برخیزد.

یک. اقتصاد نفت و مرگِ خیالِ جنگ

در جهان امروز، جنگ را نه از روی حجمِ تبلیغات، که باید از روی روند جابه‌جایی انرژی و سرمایه خواند. اگر اراده‌ای حقیقی برای نابودی حکومتِ اشغالگر موجود در تهران در واشنگتن و تل‌آویو شکل گرفته بود، میدان اقدام، سال‌هایی بود که تهران در اوج آسیب‌پذیری زیرساختی و انرژی اقتصادی قرار داشت، نه اکنون که نفت ایران همچنان در مدار اقتصاد جهانی می‌چرخد.

- ایران در سال ۲۰۲۵ به «تأمین‌کننده‌ی اسیر و تخفیفی» برای اقتصاد چین تبدیل شده و بخش عمده صادرات نفت خود را با تخفیف سنگین به پکن واگذار می‌کند؛ نفتی که به جای آن که اهرم اقتدار ایران باشد، به بند وابستگی‌اش بدل شده است.

- چین به عنوان رقیب اصلی تمدنِ آتلانتیکی، از این نفت ارزان، سود میلیاردی می‌برد و اگر قرار بود غرب به‌سوی جنگ تمام‌عیار برود، نمی‌گذاشت چنین حجمی از ثروت، بی‌هزینه، در خدمت رقیب ژئوپلیتیک‌اش قرار گیرد.

- هر انفجار بزرگ در خلیج فارس و هر بسته شدن جدی تنگه‌ی هرمز، بلافاصله تعادل انرژی جهان را بر هم می‌زند و هزینه‌های سنگینی بر دوش چین و اقتصاد جهانی می‌نشانند؛ از همین رو، پکن خواهان «تنشِ قابل‌مدیریت» است، نه فروپاشی نظم انرژی.

به این ترتیب، «شبه‌جنگ رسانه‌ای» در خدمت تثبیت همان نظم فرسایشی است که ایران را نه به میدان نبرد نهایی، که به اتاق مراقبت‌های ویژه‌ی ژئوپلیتیک می‌برد؛ با دستگاه‌هایی که همه‌چیز را اندازه می‌گیرند، جز «شرف و اراده‌ی بازیابی» را.

دو. روسیه و چین؛ شرکای منفعت، نه سپر ایران‌شهر

توهم «محور شرق» یکی از افیون‌های فکری خطرناک در افق سیاسی ایران معاصر است. روایت رسمی، چین و روسیه را به‌عنوان متحدان استراتژیک معرفی می‌کند، حال آن‌که واقعیت میدانی نشان می‌دهد این دو قدرت، ایران را نه به‌عنوان پاره‌ای از امنیت خود، که به‌عنوان ذخیره‌ای برای معامله و فشار می‌بینند.

- مسکو، با وجود قراردادهای و نمایش‌های پرطمطراق، هرگز در برابر ضربات اسرائیل به ایران و نیروهای نیابتی‌اش در سوریه سدی واقعی برپا نکرد و رابطه‌اش فاقد هرگونه تعهد دفاع جمعی است؛ در حالی که تسلیحات پیشرفته‌ی خود را بی‌پروا به آنکارا فروخت، تهران را در حاشیه نگه داشت.

- روسیه در جنگ اوکراین از ایران به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی پهپادهای ارزان استفاده کرد، لیک در مقابل، از ارتقای واقعی توان دفاعی ایران سر باز زد؛ بدین معنا که ایران برای او ابزار فشار بر غرب است، نه شریک در سرنوشت.

- چین نیز به مفت خری مفتخر است، پیوند خود با تهران را عمدتاً در قالب نفت ارزان و مسیرهای ترانزیتی «کمر بند و راه» تعریف کرده و در جنگ ۱۲ روزه ۲۰۲۵، ترجیح داد سطح تنش در حد ضربات محدود باقی بماند تا هم از تخفیف بیشتر بهره‌برد و هم زنجیره‌ی تأمینش آسیب نبیند.

بدین‌سان، آن‌چه «محور شرق» نام گرفته، در عمل «محور بهره‌کشی از ایران بی‌دولت ایران‌شهری» است؛ محوری که ایران را نه به‌عنوان کانون یک تمدن، که به‌مثابه مخزن سوخت و میدان بازی می‌بیند.

سه. حلقه‌های میانی؛ باتلاق‌های فرسایش، نه جبهه‌ی رستگاری

دشمن تاریخی ایرانشهر، الکسندر یسم ابراهیمی، قرن هاست آموخته که برای خفه کردن یک تمدن کهن، نیازی به حمله‌ی مستقیم به قلب آن نیست؛ کافی است پیرامونش را به میدان‌های پرهزینه و بی‌نتیجه تبدیل کند.

- یمن، با ایستادگی در دریای سرخ، به ابزار هزینه‌سازی علیه اسرائیل بدل شده، اما همین میدان، برای آمریکا و متحدانش بهانه‌ای برای تثبیت حضور نظامی و امنیتی دائمی در منطقه فراهم آورده است؛ وضعیتی معلق که نه به پیروزی منجر می‌شود و نه به شکست قطعی، بلکه فقط فرسایش تولید می‌کند.

- سوریه و عراق، به «خرابه‌هایی برای هزینه‌کرد» تبدیل شده‌اند؛ ایران میلیاردها دلار و هزاران نفر را در این جغرافیاها خرج کرده، لیک اکنون در سوریه پس از فروپاشی نظم اسد، رقابت اصلی میان ترکیه و اسرائیل در جریان است و خودرو و چکمه پوشان تهران ناگزیر، در موضع عقب‌نشینی قرار گرفته است.

- در عراق، گروه‌های نیابتی بیش از آن که ابزار راهبردی تهران باشند، بهانه‌ای برای حضور دائمی واشنگتن و تثبیت ساختار مداخله‌ی خارجی‌اند؛ حلقه‌هایی که هرچه بیشتر تغذیه شوند، بیشتر به دور گردن ایران حلقه می‌زنند.

ترکیه در این میان، رقیب فرصت‌طلبی است که خود را تنظیم‌گر توازن به نفع جبهه عبری-عربی-غربی قرار داده است؛ نه خواهان جنگ سراسری، نه مایل به رهایی ایران، بلکه طالب ایران «نه‌چندان قوی، نه‌چندان فروپاشیده» تا از خلأهای نفوذ در سوریه و قفقاز بهره‌برد. هر جا نظامیان ایران آنجا را ترک کنند ترکیه جایشان را می‌گیرد. ونزوئلا نیز صرفاً یک نماد دوردست است؛ نه توان مداخله‌ی واقعی در هندسه‌ی قوا در غرب آسیا را دارد و نه اراده‌ی تعیین‌کننده‌ای در برابر سه گوشه بدسگال حاکم بر نظم جهانی.

چهار. دولت پوزیده؛ مدیریت گر فرسایش، نه معمار رهایی

در مرکز این طرح، خامنوف و دولت پزشکیان ایستاده‌اند؛ کسانی که نه حامل افق نجات ایرانشهر، که کارگزار نرم نظم فرسایش هستند.

- چهار محور اصلی حرکت این دولت را می‌توان در تنش‌زدایی کنترل‌شده با عربستان، استفاده ابزاری از «محور مقاومت» برای چانه‌زنی با چکمه پوشان ایران، تثبیت روابط غیرمتوازن با چین و روسیه و باز کردن پیچ و مهره‌های ساختار اقتصادی-امنیتی ایران به نفع غرب خلاصه کرد.

- این دولت از دیدگاه سه گوشهٔ عربی-عربی-غربی، «فرصت تعدیل» است؛ نه آن‌قدر افراطی که جنگ را شعله‌ور کند، نه آن‌قدر معتبر که کار جدی صورت دهد؛ دولتی مناسب برای مدیریت سایه‌ی جنگ، کنترل و مدیریت انفجار اجتماعی و آماده‌سازی زمین برای معامله‌ی تدریجی بر سر توانمندی‌های راهبردی ایران.

چنین دولتی، در سطح گفتار ممکن است از «منافع ملی» سخن بگوید، لیک در سطح ساختار، به استحکام بخشیدن به همان سازه‌ی فرسایش کمک می‌کند؛ سازه‌ای که در آن، ایران به تدریج به حیاط پشتی رقابت قدرت‌ها تقلیل می‌یابد، نه به مرکز ثقل یک جهان-تمدن.

پنج. فرجام؛ جنگ دروغ، فرسایش حقیقت، و ضرورت کودتای ایران‌شهری

آن‌چه از جنگ دوازده‌روزه‌ی ۲۰۲۵، رفتار دوگانه‌ی روسیه و چین، الگوی درگیری‌ها در یمن، وضعیت سوریه و عراق و جهت‌گیری دولت فعلی تهران برمی‌آید، یک نقشه‌ی روشن است: حلقه‌ی مهار و فرسایش ایران در حال تکمیل است، نه لحظه‌ی انفجار جنگ تمام‌عیار. اگر واشنگتن و تل‌آویو اراده‌ی جدی برای حمله‌ی قاطع داشتند، در همان سال‌هایی که ایران نفت خود را با نرخ‌های تحقیرآمیز به چین می‌فروخت و زیرساخت‌هایش آسیب‌پذیرتر بود، ضربه را وارد می‌کردند؛ اما نکردند، زیرا جنگ تمام‌عیار، نظم انرژی را بشدت متلاشی و چین را به لرزه می‌انداخت و هزینه‌ای فراتر از سود برای بلوک غرب رقم می‌زد.

در این میانه، مردم ایران در معرض یکی از پیچیده‌ترین عملیات‌های روانی تاریخ معاصر قرار گرفته‌اند: «پروپاگاندا‌ی جنگ» به‌عنوان ابزاری برای خفه کردن فریاد آزادی و بازیابی شکوه تمدنی ایران‌شهر. هر بار که مطالبه‌ی زندگی، آزادی، داد و بازیابی خویش‌نژاد ایران‌شهری بالا می‌گیرد، سایه‌ی جنگ را بر سر جامعه می‌کشند تا مردم را در دوگانه‌ی دروغین «مرگ در جنگ» یا «زندگی در تحقیر» اسیر کنند.

لیک اعتراض مردم، اگر تنها به صورت پراکنده و بی‌پیوند به ستون فقرات قدرت سخت و نرم ایران‌شهر رخ دهد، به کشتار بی‌ثمر می‌انجامد؛ خون‌هایی که بر آسفالت می‌ریزد اما دیوارهای حکومت اشغالگر را نمی‌لرزاند. تا هنگامی

که بدنه‌ی نظامیان، امنیتی‌ها و کارگزاران سخت‌افزاری کشور از رؤیای بازگشت ایران‌شهر و افق نجات آن متأثر نشوند و به‌سوی ملت چرخش نکنند، جان‌باختن در خیابان‌ها عمدتاً به حساب همان «فرسایش کنترل‌شده» واریز می‌شود، نه به حساب رهایی.

اینجاست که ایده‌ی «کودتای ایران‌شهری» و «بیانیه‌ی نجات و بازیابی ایران‌شهری» معنای خود را نشان می‌دهد؛ طرحی که می‌کوشد اعتراض پراکنده را به اراده‌ی متمرکز تبدیل کند و مرگ‌های بی‌ثمر را به قدرتی سازمان‌یافته پیوند دهد. این افق، نه کودتای یک حزب علیه حزب دیگر، بلکه برآمدن اراده‌ای فراگروهی از دل ابرروشن ایران‌شهری است که می‌خواهد ساخت قدرت را از خدمت الکسندریسم ابراهیمی و سه گوشه بدسگال عبری-عربی -غربی بیرون بکشد و در خدمت ایران‌شهر آینده‌نگر قرار دهد.

دتام دنواتیج 